



من عاشق زنم بودم و
 هر کاری می کردم تا در
 زندگی اش کمبودی
 نداشته باشد. به
 همین خاطر هیچ
 وقت فکر نمی کردم
 به من خیانت کند، اما
 این کار را کرد. وقتی
 فهمیدم فقط طلاقش
 دادم. البته چند روز
 بعد سراغش رفتم تا
 او را بکشم اما همراه
 مردی که با او ارتباط
 داشت فرار کرده
 بودند. همان موقع
 فکر انتقام از زنان به
 ذهنم رسید



+ دوست داری به چی اعتراف کنم؟

- خودت بهتر می دانی. به قتل هایی که انجام دادی.

+ آنها را که خودم خبر می دادم، اگه نکته جدیدی می خواهی بدانی بگو.

چرا می کشتی؟

+ باید کشته می شدند.

این را تو تعیین می کنی؟

+ آره. چون من بودم که زخم خوردم.

چه زخمی؟

+ خیلی سؤال می پرسی سرگرد و من هم اصلا حوصله سؤال و جواب ندارم. ببین کارآگاه من عاشق زنم بودم و هر کاری می کردم تا در زندگی اش کمبودی نداشته باشد. به همین خاطر هیچ وقت فکر نمی کردم به من خیانت کند، اما این کار را کرد. وقتی فهمیدم فقط طلاقش دادم. البته چند روز بعد سراغش رفتم تا او را بکشم اما همراه مردی که با او ارتباط داشت فرار کرده بودند. همان موقع فکر انتقام از زنان به ذهنم رسید. سراغ زنانی که تیپشان شبیه زنم بود می رفتم و برای این که آتش انتقام درونم آرام شود، قبل از قتل آزار و اذیتشان می کردم. طناب ها را دور گردن قربانیان می انداختم تا نشان دهم همه قتل کار یک نفر است. بعد از اولین قتل دچار عذاب وجدان شده و از پدر و مادر مقتول عذرخواهی کردم، اما در قتل های بعدی ماجرا فرق کرد. از درون آشفته می شدم و فقط با کشتن یک زن دیگر آرام می شدم.

چرا در دهان یکی از قربانیان پول گذاشتی؟

+ فهمیدم هیچ سرنخی از من ندارید. به همین خاطر پول را در دهانش گذاشتم تا حداقل بفهمید در پوشش مسافربر زنان را شکار می کنم.

حالا من یک سؤال دارم. چطور به من رسیدید؟

آخرین قربانی و بوی لباسش بهترین رد برای ما بود. فهمیدیم با قاتلی روبه روهستیم که در دامداری کار می کند.

+ آن روز از دامداری که بیرون آمدم این دختر را کنار جاده دیدم و سوار کردم. وسوسه شدم او را بکشم و همین وسوسه کار دستم داد و دستگیر شدم. به اندازه کافی امروز بازجویی کردید و جزئیات بماند برای فردا. سرگرد وقتی وضعیت سامان را دید، قبول کرد صبح فردا بازجویی ها را ادامه دهند. به همین خاطر او را به انفرادی منتقل کرد.

موضوع را به دادستان اطلاع داد و بعد از چند روز با فکری راحت راهی خانه شد. صبح فردا ساعت هفت صبح به اداره آمد تا از سامان تحقیق کند و او را برای بازسازی صحنه قتل ها به محل های جنایت ببرد.

وقتی در بازداشتگاه را باز کرد با صحنه عجیبی رو به رو شد. جسد سامان از پنجره سلول حلق آویز بود. سامان با نوار دور پتو خود را از میله های پنجره حلق آویز کرده بود تا پایانی ناتمام برای جنایت های سریالی اش رقم بخورد.

تحقیق کرد. هنوز شوک و ترس در وجودش بود. «کنار خیابان منتظر تاکسی بودم تا به خانه دوستم بروم. خودروی پژویی مقابلم توقف کرد. مقصدم را گفتم و راننده خواست سوار شوم. خیلی آرام حرکت می کرد اما در میان اتوبان ناگهان تغییر مسیر داد و سرعتش سرسام آور شد. به او اعتراض کردم که چاقویی را نشانم داد و تهدید کرد اگر مقاومت کنم مرا می کشد. مجبور شدم سکوت کنم. ناگهان به فکر قاتل سریالی افتادم. می دانستم پایان راه هستم و هیچ راه فراری ندارم. خودم را برای مردن آماده کرده بودم که یک دفعه مردی با موتور سرسید و نجاتم داد.»

راننده حرفی درباره قتل زنان نزد؟

نه. می گفت اگر ساکت باشی بلایی سرت نمی آورم.

سرگرد بعد از تحقیق از دختر جوان، سرباز اداره را صدا زد و خواست او را تا خانه شان برساند. بعد هم به اتاق بازجویی رفت تا از سامان تحقیق کند.

کارآگاه ساک مشکلی را روی میز گذاشت و از داخلش تکه طنابی را که شبیه حلقه دار بود بیرون آورد. «فکر نمی کردی اینقدر زود رو به روی هم بنشینیم، اما بالاخره نشستیم. فکر نمی کنم راهی برای فرار از حقیقت داشته باشی پس بهتره خودت اعتراف کنی.»

بخواهد عملیات پلیسی کند احتمال خاطر از مامور جوان خواست فاصله هم سریع راهی محل شد. سرانجام امان از ماشین پیاده شد تا سراغ رس فقط گریه و التماس می کرد و صله دارد. این بهترین فرصت برای فسر جوان با موتور خود را به سامان ن نقش بر زمین شد و چاقویش در بفهمد چه اتفاقی افتاده، دستبند

بید. دختر جوان را آرام کرد و خواست د. بعد از این که گشت های آگاهی و ختر جوان را سوار خودرو کرده و راهی

ی که قاتل اعتراف نکرده، کسی از گاهی رسیدند، ابتدا از دختر جوان

قصاص مرد دستفروش به خاطر قتل مرد رهگذر

محاکمه هفته



چاقوی چه کسی به او اصابت کرد.
 قضات دادگاه بعد از شنیدن دفاعیات متهم و وکیل او حکم قصاص را صادر کردند.

سپس او در توضیح روز حادثه گفت: آن روز مثل همیشه کنار خیابان بساط کرده بودم که دیدم مقتول کمی آن طرف تر داشت با تلفن همراهش صحبت می کرد و با کسی که پشت خط بود جر و بحث می کرد و حرف های رکیک می زد. چند نفر از کسبه محل به او تذکر دادند که در محل عبور زن و بچه مردم، حرف زشت نزند اما او توجهی نمی کرد. یکدفعه من سرش داد زدم و گفتم مگر نمی شنوی به تو می گویند درست صحبت کن. بعد با هم درگیر شدیم و چند نفر از مغازه دارها از من جانبداری کردند. برای همین او با دوستانش تماس گرفت و چند دقیقه بعد چند نفری روی سر من ریختند. مقتول روی زمین افتاد اما نمی دانم

درگرفت، من فقط برای دفاع از خودم چاقویی را در هوا می چرخاندم و متوجه نشدم چطور به جوان رهگذر اصابت کرد.
 با اعتراف متهم، پرونده برای رسیدگی به شعبه دهم دادگاه کیفری یک استان تهران ارجاع شد و روز گذشته، طرفین پرونده در دادگاه حاضر شدند.
 ابتدای جلسه رسیدگی پدر و مادر مقتول به عنوان اولیای دم تقاضای قصاص قاتل را کردند. سپس متهم در جایگاه دفاع قرار گرفت و گفت: اتهامم را قبول ندارم چون در صحنه درگیری خیلی ها چاقو در دست داشتند و شاید کسی از پشت سر به مقتول ضربه ای زده باشد.

مرد دستفروش که در جریان درگیری خیابانی یک رهگذر را به قتل رسانده بود، روز گذشته در دادگاه ادعا کرد تنها ضربه او منجر به قتل مقتول نشده است. متهم به قصاص محکوم شد.
 بیست و پنجم فروردین سال ۹۶ گزارش یک درگیری منجر به قتل در خیابان خاوران روی میز ماموران پلیس قرار گرفت.
 اظهارات شاهد حاضر در صحنه حاکی از آن بود که مردی دستفروش در نزاع، مرد رهگذر را با چاقو به قتل رسانده و با اطلاعاتی که شاهدان در اختیار پلیس قرار دادند، دستفروش جوان به نام هادی دستگیر شد.
 متهم در اعتراف به قتل گفت: در نزاعی که